



# مدہآ

| اورپید | غلامرضا شهبازی | کلاسیک یونانی (۳) |  
| MEDEA | Euripides | Gholam Reza Shahbazi |

آمده |

اورپید |

برگردان : غلامرضا شهیازی |

ویراستار : مرتضی حسین زاده |

نمونه خوان : فرشید گرد مافی ، شیرین افخمی |

مدیر هنری و طراح گرافیک : سیاوش نصاعدیان |

صفحه آرایی : آلا شوپز |

مدیر تولید : مصطفی شریفی |

چاپ سوم | ۱۳۹۸ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۷۷-۷ |

Bidgol Publishing co. |  | نسربیدگل |

تلفن انتشارات : ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخررازی | پلاک ۱۲۷۴ |

تلفن فروشگاه : ۶۶۴۶۲۵۴۵ ، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

[bidgolving.com](http://bidgolving.com) |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است.\* |

\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسئولیت حرفه ای است. برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.

## شخصیت‌ها

Creon	دایه
Medea	کرئون، پادشاه کورنت مده‌آ
	کودکان مده‌آ
Jason	استاد
	جیسون
Aegeus	همسرایان، زنان کورنتی آیگیوس، پادشاه آتن

## صحنه:

خانه مده‌آ در کورنت

ترجمه این نمایشنامه از منبع زیر صورت گرفته است:

Greek Drama  
Edited by Moses Hadas  
A Bantam Book, July 1982  
Medea: Translated by Moses Hadas and John McLean

و در بخش‌هایی از ترجمه، از نسخه زیر نیز استفاده شده است:

Euripides' Medea  
Translated by C. A. E. Luschnig  
[www.stoa.org/diotima/anthology/medea.trans.shtml](http://www.stoa.org/diotima/anthology/medea.trans.shtml)

و در مواردی به نسخه زیر مراجعه شده است:

The Medea of Euripides  
Translated into English Rhyming Verse by Gilbert Murray  
Oxford University Press, New York, 1910

(دایه به درون می‌آید.)

دایه: کاش کشتی آرگو هیچ‌گاه از میان آن صخره‌های ناسازگارِ خاکسترگون، راهی سرزمین کولخیسی‌ها نشده بود! کاش آن درختان کاج را هرگز در تنگ‌دره‌های پلیون<sup>۲</sup> نمی‌بریدند تا پاروب‌هایی شوند در دستان پهلوانانی که رهسپار شدند تا آن پشم‌زرین را برای پلیاس<sup>۳</sup> بازآورند! آن‌گاه بانویم مده‌آ به دژهای یولگوس<sup>۴</sup>، بادبان برنمی‌کشید و به جیسون دل نمی‌باخت و از دختران پلیاس نمی‌خواست پدرشان را هلاک کنند، و با همسر و فرزندان‌اش اکنون در اینجا در کورنت<sup>۵</sup> خانه نداشت. آن‌گاه که بدین جا گریخت خود را در دل شهروندانی که به سرزمینشان آمده بود جا کرد و در تمام کارها یار غار جیسون بود و همین سبب می‌شود که

1. Colchians
2. Pelion
3. Pelias
4. Iolcus
5. Corinth

زنی به آرامش رسد و از ناسازگاری با شویش دوری جوید.  
اما اکنون چیزی جز کینه در میان نیست و دلدادگی آن دو  
برباد رفته است.

جیسون با فرزندان خویش و بانوی من پیمان شکسته است  
تا در کنار عروسی شاهوار، دختر کرئون که بر این سرزمین  
فرمان می‌راند، بخشید. و مده‌آ، مده‌آی نگون‌بخت،  
نومید، پیمان‌هایی را که این مرد بسته به یاد می‌آورد و  
به عهدهایی که بدان‌ها دل بسته بود چنگ می‌زند، و از  
آسمان می‌خواهد که گواه باشد بر این تاوان دل‌خراشی که از  
جیسون بدو می‌رسد. این زن از آن روز که به سست‌عهدی  
همسرش پی بُرد، بر شکم خوابیده، خوراکی به دهان  
نمی‌برد و مویه بی‌درنگ، تمام پیکرش را که اسیرانده  
است پژمرده ساخته. او نه چشم برآورده و نه حتی از خاک  
روی برتافته است. به سرزنش‌های یارانش گوش فرامی‌دهد  
گویی صخره‌ای ست یا موجی بر دریا. تنها گاه‌گاهی گردن  
سپیدش را می‌گرداند و اندوهگین با خود از پدر گرامی  
خویش سخن می‌گوید و از سرزمینش و از خانه‌ای که با آن  
پیمان شکست تا با شویش بدین جا بیاید، همان شویی  
که اکنون او را خوار می‌دارد. اکنون این زن به تجربت تلخ  
می‌داند دوری از سرزمین پدری چه اندازه مایه‌اندوه است.  
او از کودکان خویش بیزار است و از دیدار آن‌ها دل‌شاد  
نمی‌شود. از این هراسانم که مبادا اندیشه‌ای هولناک و نو  
در سر پیرورد. زیرا اندیشه‌هایش مهلک‌اند و آن‌گاه که به او  
زخم‌زند از آن آسان نمی‌گذرد. من او را می‌شناسم و او در  
دل‌ترس می‌اندازد که مبادا پنهانی راهی به کاخ باز کند،

همان جا که بستر آن مرد گسترده است و تیغی تیز در مایه مردی او فروکنند یا حتی شاه و داماد هر دو را هلاک کند و تیره‌روزی بزرگ‌تری به بار آورد. این زن حيله‌گراست. به شما یان بگویم که هر که با او درافتد آسان کامیاب نگردد. اکنون کودکان از راه می‌رسند، وقت بازی آن‌ها به سرآمده. آن‌ها کمتر به دردهای مادرشان می‌اندیشند. کودکان گرد افکار اندوه‌بار نمی‌گردند.

(استاد با پسران به درون می‌آید.)

استاد: اسبابِ دیرین خانگی که از آن بانوی منی، چرا این‌گونه تنها بردر مانده‌ای و نومید با خود زیر لب چیزی می‌گویی؟ چه چیز مده‌آ را واداشت از تو بخواهد تنه‌ایش بگذاری؟

دایه: نگاهبان پیر کودکان جیسون، بردگان خوب وقتی حال اربابشان دگرگون است، هم تیره‌روزی او را درمی‌یابند، هم غم دلش را. اکنون اندوه من بدان پایه رسیده که مرا بر آن داشته بیرون زَنَم و بدین جا بیایم تا داستان درد و رنج بانویم را به آسمان و زمین بگویم.

استاد: چه می‌گویی؟ آیا بانوی بینوا هنوز اشک می‌ریزد و گریان است؟

دایه: کاش من هم چون تو خوش بین بودم. تازه آغاز غم و اندوه اوست. زخم حسرتش هنوز سرباز نکرده است.

استاد: زن بینوای نادان! - اگر بشود از اربابان چنین یاد کرد. آن زن از بلاهایی که در راه است کم می‌داند!

دایه: چه بلاهایی، پیرمرد؟ خبرهایت را از من دریغ مکن.

استاد: چیزی نیست. از دهانم پرید.

**دایه:** به تو التماس می‌کنم. آن را از برده‌ای چون خودت دریغ مکن. اگر نیاز باشد آن را از هر کسی پنهان می‌کنم.

**استاد:** صفحه‌های شترنگ را نزدیک پیرمردانی که کنار آب مقدس پیرنه نشسته بودند بردم و آنجا آن‌گاه که هیچ‌کس بر این گمان نبود که می‌شنوم، شنیدم کسی می‌گفت که کژنون فرمانروای این سرزمین بر آن است که این کودکان و مادرشان را از کوزنت براند. این که این داستان درست است یا نه من نمی‌دانم. کاش درست نباشد.

**دایه:** آیا جیسون هیچ‌گاه خواهد گذاشت که با کودکانش این‌گونه رفتار کنند، حتی اگر با مادرشان ناسازگار باشد؟

**استاد:** عشق‌های کهنه سست‌تراز عشق‌های نوآند، و آن مرد دیگریار این خانه نیست.

**دایه:** اگر قرار بر این باشد که پیش از رهایی از نخستین دام بلا، گرفتار دومین گردیم، این پایان کار ما نیز هست.

**استاد:** تو در این میان زبان در کام می‌گیری و سخن نمی‌گویی. زمان آن نیست که چیزی به آن بانوبگویی.

**دایه:** آه کودکان، می‌بینید پدرتان چه اندازه به شما عشق می‌ورزد؟ چون او ارباب من است، خواستار مرگش نیستم اما او دشمن آنانی شده که باید دوستشان بدارد.

**استاد:** همچون دیگران. تو اکنون دریافته‌ای که آدمی خود را بیش از همسایه‌اش دوست می‌دارد؟ برخی دوستار دیگران‌اند برای سودی که در آن است، همان‌گونه که اکنون پدر این کودکان، خواب عروسی نومی‌بیند و از این دو بیزار است.

دایه: به درون رَوید، کودکان، به درون رَوید. همه چیز درست می‌شود. (به استاد) و توتا آنجا که می‌توانی آن‌ها را دور نگاه دار و آن‌گاه که مادرشان اسیر سوداست نگذار به او نزدیک شوند. پیش از این دیده‌ام که به آنان نگاهی شوم می‌اندازد گویی از زخم زدن بدانان شادمان می‌شود. من خوب می‌دانم تا برق خشمش کسی را خاکستر نکند، آتش غضبش فرو نمی‌نشیند. باشد که دشمنانش طعمهٔ این خشم گردند، نه آنانی که دوستشان می‌دارد!

مده آ: (از درون) آه از این شرم و درد! آه از این تیره‌بختی! از این

زندگی ام بیزارم. چرا جان نمی‌دهم؟

دایه: کودکان دل‌بند، به شما چه گفتم؟ دل مادران پُراشوب است و ازدهای خشمش بیدار شده است. تند به درون رَوید. از چشمان او دوری کنید و به او نزدیک نشوید. از خوی وحشی‌اش برحذر باشید. اکنون به تگ به درون رَوید. دیری نمی‌گذرد که اندوهش همچون ابری تیره به طوفانی از خشم می‌انجامد. آن‌گاه او که بیداد دل‌سنگ و کم‌طاقتش رازها گین ساخته، چه خواهد کرد؟  
(کودکان با استاد بیرون می‌روند.)

مده آ: (از درون) آه تیره‌روزی! دردهایی که کشیده‌ام این مویه‌ها

را می‌طلبد! آه ای پسران نفرین‌شدهٔ مادری نفرت‌انگیز، لعنت بر شما! و بر پدر شما! این خانه خراب باد!

دایه: آه من، من بدبخت! چرا پسرانت را در گناه پدرشان انباز می‌کنی؟ چرا از آنان بی‌زاری؟ آه کودکان، برای شما ترس به جانم افتاده است. روان‌های خاندان شاهی کینه‌توزند؛



آن‌ها آزرده‌گی‌شان را آسان از یاد نمی‌برند، شاید چون فرمان دادن خوی‌شان شده، کم بروان‌هاشان مهار می‌زنند. آدمی بهتر است میان هم‌تایان خویش بزید. من خود هرگز در پی بزرگی نیستم، تنها می‌خواهم در امان باشم و پیر شوم. میانه‌روی! نخست آنکه خود این نام بسیار شریف است؛ و بی‌گمان عمل بدان نیز بهترین کار برای میرایان است. برای انسان‌ها هیچ سودی در زیاده‌روی نیست، و اگر خدایان به خشم آیند، مایه تباهی خاندانی می‌شوند.  
(همسرایان به درون می‌آیند.)

**همسرایان:** صدایی شنیدم، فریادی به گوشم رسید. صدای زن تیره‌روزی اهل کول‌خیس بود. او هنوز آرام نگرفته است؛ و تو پیرزن، با ما سخن بگو. بر آستانه در خانه‌ام ایستاده بودم که فریادهای او را از درون خانه شنیدم. زن، از درد و رنج این خانه شادمان نمی‌شوم. این خانه، محبوب دل من است.

**دایه:** این خانه دیگر خانه نیست؛ زندگی از آن رخت بریسته است. ارباب این خانه مفتون بستر یکی شاه‌دخت است، آن‌گاه بانوی من در خوابگاه خویش از گریه و زاری جان می‌دهد و یارانش کلامی در بساط ندارند تا آرامش کنند.

**مده آ:** (از درون) آه! کاش صاعقه‌ای آتشین از آسمان مغز مرا بشکافت! از زنده ماندن چه سود؟ آه سیه‌بختی! بگذار از این زندگی نفرت‌انگیز دست بشویم. بگذار همنشین مُردگان شوم.